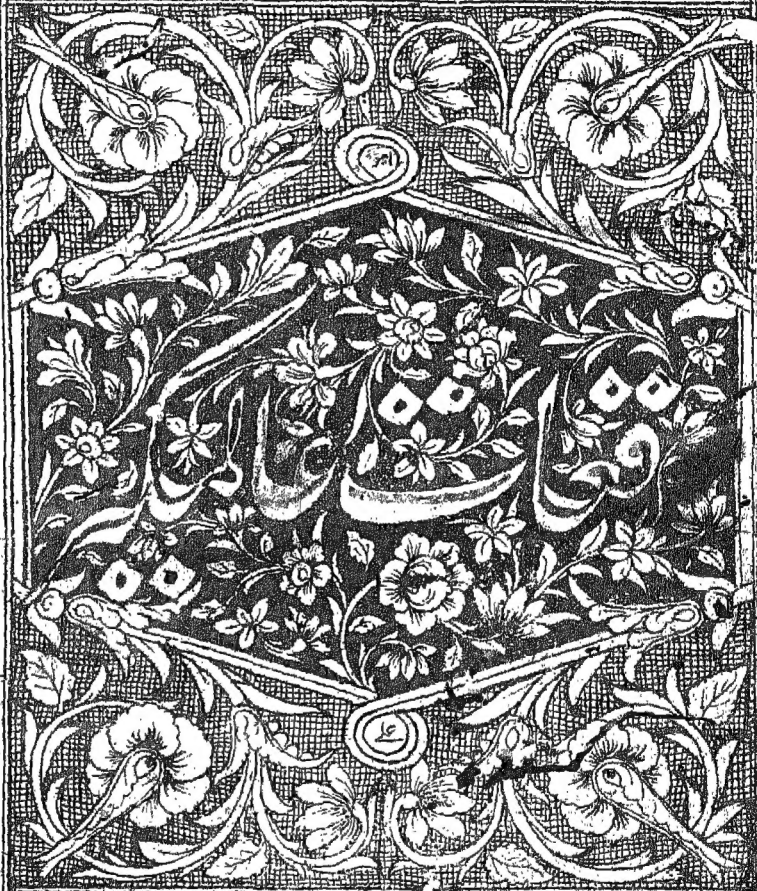




وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا  
وَمِنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا



مُطِيعٌ مَوْلَى اللَّهِ  
مُطِيعٌ مَوْلَى اللَّهِ





امانی و کافران را با بر داشت ملک مقبوضه مفتوحه از دست یافت محنت و زحمتی که است از نیاجات که گفته اند  
در خلقت و تخریب هر نظر را بن تو سیر که هر چه از روزگار بدید تمام که این عالمی را از رویانیت تیریش عیار نیکوتر که حضرت  
یا نوحی شایسته و سامان باریست این است که در از با چشمه آید با وجود و کمال است حضور شایسته را از آن فرقه ای که باین مهم  
چون از اکارا از ایشان است عارف خود و عارف این نموده بود و دو آفتاب که در دست بدست آمده و دنیا را در محاسن  
چون گویند که در بجا به چشمان چه در خواست نمود و در آنجا حضرت حق سبحانه تعالی حضرت اعلیٰ رفیع فرزند سعادت  
تمام محکم حفظه الله تعالی و علم اعرض بر خضی ظاهر شد که اسال حشر فروری بطور ابرار ان محکم کرده اند  
عقده خود در دست از زبان عبت نازد از که آهسته اظهار آن عرب که خود را سید گویند و بد نام کننده و کلامی چند  
تکلیف که باشد هر از این چنین روز را از عباد محسوس و با عفا و عار مندر روز جلوس که با حجت بعین مبتدا بر میزند  
ست پس از این چنین محال بعقل نگراید طبع گفته نشدیم بسیار بود از شکایات این شد که امر و جوهر مستقیم  
ازین من کل فی آتوب الیه و رفقه همین بود سلطنت برای ضافه و چارین که ظاهر بسیار دست میداد  
از این شایسته که در محال در آید میسر است هر شب خرد بر بزرگ اسکان ندارد و در طریقه ای که آن فرزند که خرفانه خود را  
را نه بداد و از بزرگایا فخر بر حال ع محبت در از باد که اینهم غنیمت است و پاس خاطر آن فرزند و دیگر رعایت  
در کار است که رفقه همین بود خلافت بعرض رسید که آن فرزند که با داشت سپاه مینا زد و نوکران من را با شکوه میداد  
ظاهر بر قصر و در نه شده باشند و فو ق رفیق سازد و آستینهای آمدن دار السلطنت لا بور که درینو لا کرده اند  
از محسوس که به پندری از منصب مرخان کم که بعد از آن هندوی شیراز نوکری بر طرف ع از ماست هر چه با  
از عبادت با وجود سلطنت و از آنکه خان چرا ناخوش کردید و ما در ایام بادشاه بزرگو با ابرار و ملوک  
از آنکه در حضور و غیبت خود محلی تعریف توصیف میکند و بن با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضی  
از آنکه در درگاه طاعت با اختیار کردند و جمعی که با اشاره برادر نامهربان حرکات نا ملائم کرده حرفهای بی ادبانه  
از زبان آورده و بشارت را نه اغراض و محمل متنبه شده از این انصاف و قضا با صراحت صلی که کردند و نقش سردار بی مهارتی  
بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلیٰ حضرت مرقم گشت و کار با منی است که بزرگوار باری این موضعیت صورت که  
شامل شمس اصفهانی را بنحیده خاطر گردید و بچسبایی جلدار چه کاره را که با عده ششامی آمد شکسته دل نمودید  
فرمود که هر قدر از اهل و گهر میدیدی چه در دهن شکسته که گوشت شکسته بعضی جالایم اگر بچو بی کنید و باری  
اصلاح کار غیر ترست طبعیت بعضی گشت بشنود و بانه گیر که هر چه با صراحت شوقی گوید پذیرفته شود و خدا است

[illegible]

این است که در روزی که فرزند سعادتمند تو امیر محمد سلطان خلیفه  
 بولانی و در دیوانی نشینند پس شریف چهل و شش از بن ریش و شش رقصه همین روز خلافت منعم خان را  
 حضور حضرت یافت تا جلد رشیده آنچه بر زبان او جاری شد بلاغ نماید از خود خبر منبت که کیست و کجا میروم و بر سر این  
 پرصاحب چه خواهد گذشت حالا از بیم شخص میروم و بیمه بخدا میسپارم فرزندان را در کار کارگزاران را یکجای مخالف نکند و در  
 خون خلق که بنده ای خداوند فرزند خود را از نظر می آید طرفه نگاه میباید که این در وقت انقلاب و فتنه و فتنه  
 خلق اندک در وقت بدین خلق اندک چراغ راه سالکان طریق ریاست مملکتی که با دشمنان هر پادشاه بنده محمد  
 بهادر در رقصه فرزند عالیجاه است بخوار که این بخت برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشتر میاید از سواری  
 پیران فرزندان بخت میدارد که لعل خط خوش خرام موسوم کرده شجون آنرا در روز تجویر نام طابق  
 بر چیز نهارت تمام و در بد برای هر یکی از اسباب خاصه که نیست آن بقید رنگ و نسل مسئله است که میگوید  
 تجویر کرده بنویسد در رقصه فرزند عالیجاه و الی آنکه مسئله آنفرزند لایق پدر پیوسته ارادت را تمام این نگارنده  
 نموده اند چون آنفرزند خود طبع دارند و او را در تکلیف پدر پیوسته میباشند بهر حال سده کارش رسالت است  
 رقصه فرزند عالیجاه مژده کوچری بریانی شاد و نهستان باجمی آید الحق که قبولی اسلام خان بآن پیوسته است  
 بریانی پر از انشا بگیر اما شفقت پدری قضای کند اگر از شاگردان او کسی معارت این فن و خط باشد  
 والا خوشتر ازیک بیایند و بخزند و بخورند بهیت خوشدستی و خرم روزگاری که یاری یوسف و از وصال  
 بهیت هوس از سرم کیموزفت سیاهی ز نورفت و در روز رقصه فرزند عالیجاه و الحمد لله که  
 بهادر خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز به روز دارد حالا از تربیت عالیجاه عارف باید بود صوبه کابل  
 معینتی و تنبیه جانان بنام فرزند زاده بهادر بحال خواهد آمد و حق صادر شد که از اجوابان همه را بهی  
 چو کوه را بهر راه خود دارد و تو پنهان و غیره سبب حرم مطلوب این مهم از قلعه دارالکبریا و بلید و و ابجد  
 آن روی نکرده دیده راه راست باسلام آباد و عرف تهر و بر در رقصه فرزند سعادتمند تو امیر عالیجاه من  
 عالی حضرت میفرمود که شکار کارگزاران است انسان اگر با بعضی تواند پرداخت ساختن کارهای دنیا  
 و دنیا مزه آخره واقع شده خود دولت نفس چهار گری آخر شب از خوابگاه برآمده با بشمار وقت  
 و صو که در باد و دو وظائفی پرداختند و پیش از صبح صادق بعد باتک صلوة با حاضرت فضلا نماز  
 کرده بخور که در شرف می آورد و در شش سینه از سبب ریاضت نماز و احسن بعد برادن چار گری روز

[illegible]



آن علم میفرمودند در آن مجلس جمیع منصبین جز وکیل با مقرر ایامه دیوان علی میر بخشی تهرانی  
حقان کمالین نزد ایشان یافتنای ناظران فوج در آن ایامان و گردیان صو بجات بعرض رسانیده و آن امید  
بر کلام با جناح مرام رسانیده و لکری گران می نمودند و بعد از لحظه معناد اسپان فیلان خاصه یکپاس دو گری روز  
برآمده از دیوان علم میفرمودند در آن مجلس جمیع منصبین جز وکیل با مقرر ایامه دیوان علی میر بخشی تهرانی  
مؤده حکم حسن مکر و نظراتی حاصل میکردند و انتخاب قانع و موافق بر صورتی عرض کرده فراخیز بر مقدمه صدور  
و فرامین را حکم نامی میگرفتند تا قریب دو بهرین معاملات در پیش می نمودند و بعد از آنست طعام خاصه که تکه  
از درخت لعل مرتب میشد متوجه شده برای تقویت بن و قوت عبادت و دوا کسری بقدر سیرتوش نوش جان  
و خیر اکمل شربت طیفه خوانان را تهیه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم مسالکین و دیگر یاران  
بجایگاه میر از ارنا در نظر کیا از رشتناس میداشتند استفسار نموده و در نگاه خاص شریف بر  
ساعی بادل بیدار قیله کرده بعد از قضای و پاس چهار گری روز از نگاه برآمده و ضرور کرده و نماز خانه  
بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند برین ادای نماز ظهر و اورد بر لب شمع دست در اسب برج آمده می نشستند  
اعمال در اینجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی ملک پروا خسته اکثر کاغذ باید بخط اوزیر رسانیده و چهار گری  
کمالی مانده باز دیوان علم میفرمودند درین وقت بخشی دیوان تن و فرستادن منصب طلبه داران جاگیر از نظر  
مقرر میشدند و حضرت بقدر تمام نقیض احوال حسب کسب جوهر دانی و کار دانی بر کلام فرموده برای تشخیص  
مستواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد بنام از دیوان علم بر نهاده نماز مغرب خوانده و در خلوت که خاص شریف میبردند  
مبارک میفرمودند و در آن ضمیم بیان میفرمودند خوش الحان سیاهان عرصه جهان حاضر میشدند و از  
نبردن کور میگردیدند و فیض طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان عجم  
جمع و در وقت غروب میفرمودند خلاصه آنحضرت انصاف الیل اوقات شب دوزی خود را با این قسم تقسیم  
میکردند و فرمادی میکردند چون شفقت پیری در حق آن فرزند قلبیست نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع  
دادن هر آنچه خوب باشد و بران فرزند چندی بنده بودی اختیار میبرد در توقی آنچه باید و آید بر زبان قلم داد  
معاف دارند و فرقه فرزند عالیه محمد اعظم حفظ الله تعالی و سلم ظاهر ابر سوار ی خلی جلد و تند میزدند و ناچار  
بسیار بیان بردار ایشان از پاد افاد دزدی را جواب اودتی در حضوری حضور مانده طریق سوار ی می  
بهر خلاف آن پسندیده اند و آهسته حرام بلکه محرام زیر قدرت بزرگ آنست که فرقه فرزند معاند

دیوان خاصه در آن مجلس جمیع منصبین جز وکیل با مقرر ایامه دیوان علی میر بخشی تهرانی  
حقان کمالین نزد ایشان یافتنای ناظران فوج در آن ایامان و گردیان صو بجات بعرض رسانیده و آن امید  
بر کلام با جناح مرام رسانیده و لکری گران می نمودند و بعد از لحظه معناد اسپان فیلان خاصه یکپاس دو گری روز  
برآمده از دیوان علم میفرمودند در آن مجلس جمیع منصبین جز وکیل با مقرر ایامه دیوان علی میر بخشی تهرانی  
مؤده حکم حسن مکر و نظراتی حاصل میکردند و انتخاب قانع و موافق بر صورتی عرض کرده فراخیز بر مقدمه صدور  
و فرامین را حکم نامی میگرفتند تا قریب دو بهرین معاملات در پیش می نمودند و بعد از آنست طعام خاصه که تکه  
از درخت لعل مرتب میشد متوجه شده برای تقویت بن و قوت عبادت و دوا کسری بقدر سیرتوش نوش جان  
و خیر اکمل شربت طیفه خوانان را تهیه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم مسالکین و دیگر یاران  
بجایگاه میر از ارنا در نظر کیا از رشتناس میداشتند استفسار نموده و در نگاه خاص شریف بر  
ساعی بادل بیدار قیله کرده بعد از قضای و پاس چهار گری روز از نگاه برآمده و ضرور کرده و نماز خانه  
بتلاوت قرآن مجید مشغول میشدند برین ادای نماز ظهر و اورد بر لب شمع دست در اسب برج آمده می نشستند  
اعمال در اینجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی ملک پروا خسته اکثر کاغذ باید بخط اوزیر رسانیده و چهار گری  
کمالی مانده باز دیوان علم میفرمودند درین وقت بخشی دیوان تن و فرستادن منصب طلبه داران جاگیر از نظر  
مقرر میشدند و حضرت بقدر تمام نقیض احوال حسب کسب جوهر دانی و کار دانی بر کلام فرموده برای تشخیص  
مستواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد بنام از دیوان علم بر نهاده نماز مغرب خوانده و در خلوت که خاص شریف میبردند  
مبارک میفرمودند و در آن ضمیم بیان میفرمودند خوش الحان سیاهان عرصه جهان حاضر میشدند و از  
نبردن کور میگردیدند و فیض طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان پادشاهان عجم  
جمع و در وقت غروب میفرمودند خلاصه آنحضرت انصاف الیل اوقات شب دوزی خود را با این قسم تقسیم  
میکردند و فرمادی میکردند چون شفقت پیری در حق آن فرزند قلبیست نه قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع  
دادن هر آنچه خوب باشد و بران فرزند چندی بنده بودی اختیار میبرد در توقی آنچه باید و آید بر زبان قلم داد  
معاف دارند و فرقه فرزند عالیه محمد اعظم حفظ الله تعالی و سلم ظاهر ابر سوار ی خلی جلد و تند میزدند و ناچار  
بسیار بیان بردار ایشان از پاد افاد دزدی را جواب اودتی در حضوری حضور مانده طریق سوار ی می  
بهر خلاف آن پسندیده اند و آهسته حرام بلکه محرام زیر قدرت بزرگ آنست که فرقه فرزند معاند

توأم محمد اعظم حفظه الله تعالی سلم حسن بیگ یکن کار خجسته کورایا لایت خاطر افضل اجل معزول نشده و عیال  
تاجا و اولاد دارند و در سنگ میزنند میگنجیم اگر نوی ندی داد و زوادی هست و محاسبان حقیقی طاهران  
ما و شما نویسنده جزای عیال حق دانسته بوال کینه بخا و اسند و الا جا به تغییر خواهد شد و عوض نخواهند یافت رفقه  
عالیجا آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ یوان خاصه کن فرزند کارا با مجزوری سر انجام میدهد غنیمت است  
اضافه منصب خطاب خالی اگر بنویسند داده آید آدم خوب مثل طلای بیش است بیست آنچه چرخیم  
کم دیدیم و بسیار است بیست و بیست جز انسان درین عالم که بسیار است و بیست و روزی سعد الدخان مرحوم  
بعد فراغ از اورد و وظایف دیری دست بد عابر داشته بود یکی از نمای کسناخ پرسید که ام آرزو باقیست گفت  
آدم خوب الحق حرف خوی گفته بجز جوهر دایه امانت در خلقت انسانی جملی است هر که حق تعالی کرمت کرد  
باشد اما بیست انصاف آفریند و غلی است که نور از مرقا الحاح از وجه معاش مقدار احوال قانع خواهد بود  
ضرورت عالم مخلوق خلل اندازد اعتقاد او نشود که هر دو خوشدل کند کار بیش رفقه فرزند عالیجا برای حضرت  
الکاس نای مراب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که بکمر ارزش مزاری حمت شود لیکن چون در اول دشت گشته است  
او برآمده و با کس خاطر آفرزند علاوه آن کند ادا دیم از همان نای مراب پاکه از آنجا آورده یکی گیر و دشوار این  
عظمی کافوق مرتبه اوست بجای در رفقه فرزند عالیجا میرخان متصدی محالات حصه سیاه آن فرزند گرفته  
سکه را و انداخته نموده عوض آن محال گیر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبه در آن است از آنجا  
استخوان آنچه بود برابر بیست یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسد که تو غیر محال گیر آورد و از آنجا بیاورد رفقه  
فرزند سعادت توأم محمد اعظم حفظه الله تعالی سلم از قانع صی بگو به عرض رسید که بایک گاه الحمد لله  
خوت و نذر نایه شور و فاشده مصدر مشکا سارانی بود از دست کس چیدیش است دیوانه است  
اقبال پیوسته شد و به بیم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیست ای خدا قربان احسان فرمودی  
قوانت شوم حق خجسته و این چنین فیض تربیت آفرزند گشت که لو که از ادا داده هر کم کارای عمده باوشایع رسید  
نویسه که نسبت خالی بر زبان نیاید مالای مروارید قیمتی بنجاه هزار روپیه برای آفرزند مرحمت نمودیم و چون  
این چند و همان محل است آورده که کو با گنجشک دانه بازی را زده او را بمنتصب بانصدی آورد و صد روپیه  
و خطاب ای و عطای خلعت و تقیر و اسب سر بلندی چیدیم آفرزندیم عایق در خو که موجب نیاز آورد  
اوان ائصال تواند بود البتة مع نشان تحسین و فرس استقلال نیابت صوبه بفرستد با لاکران گیر و حسن

[illegible]

[illegible][illegible]

چیزی برای کسی ضرر نداشته باشد  
گرفته شد ۱۵۰  
یا عزم کردن در دل  
مستقیمت یا کفر و فسق  
مسئله با این معنی یعنی نویسنده سال ۱۳۴۸  
در یکی کردن ۱۲ مسئله  
برای هر دو مسئله اعطاء  
شخص

۱- مسئله  
۲- مسئله  
۳- مسئله



سلطنت ۱۲ فراموشی ۱۳



[illegible][illegible][illegible][illegible]



بابل معا و جست و جوی آن قابلان با استعداد بازداون پیش خود بر دم جمال داوون بگزاران تحقیق  
بقدر توفیق پیش از سوال مکرر داشتن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعد ایل کردن با قول غیر عقاید  
نبودن از احوال نوکلان بی گمانه غنیمت دانستن وجود یگانگان که یگانا از خلق باشند پیش داشتن جمعی که  
صالح امور دنیا و عقبی بودند درین عصر هم مردم خوب بسیار اندام دل متفحص و توفیق پیش آوردن از آنها کو ظاهر  
بعدهی بدتر ازین خواهند شد هر دین و وضع زمانه در مکرر که مباد ازین بتر گردد و اعیانه جهان باقی  
بجویند و بخواب بگریزد و بگارد بر رفقه فرزند عالیجاه کلشن روان نام اسپ بهلوانی که آن عالیجاه به  
سواری فرستاده اند بسیار پسندیدیم خراش پایال جمال همه صفات فرستاد و در بر اسپ نیلوفر درخت  
که تواتر سوار میشوید ظاهر از سواری آنها بر خط طند و اسپ کی بنام خوشترام و صبار فنا پیشکش امانت خان  
در تمام الدخان طیار شده اند برای نغز نند میفرستادیم اما آخته یکی مسک اشک بر زوکلر اسبان خوب  
میشد بخرمال با خواهم فرستاد رفقه فرزند عالیجاه تفصل مصاب نفسیات که آتش کشته و کلبه امل  
جوانی شده باشند حالت نا دیدنی و محنت ناکشیده بر اسلامیان و لشکریان که شست و شوی و صحت این  
اسبان را باستان بر آید بخیر و مراد و معاد و تشریف اگر چنین از اوت از کثرت اسات کانیات میگویند اما کل  
دال در ارتفاع و خطر خلق اندیشه ای که در دوان اشارت بر شاست این بجا و طالع و در طبعه با هم  
اعظم باره موکوم شد آید نفع بخوازند و حرف ایام نفوکیست یاد دارند که باباجی دهنون طالع و در  
باسم نو تا ناموسوم میشود تفصیل نورش را از کیزان خود بر رفقه فرزند عالیجاه و راجه آید و در  
را دیده اند البته باز رفتند سلام این شمرده عقبی طالب دنیا را ابلاغ نمایند و در جواب بر سر است  
از دل جان سالت کنند و بگویند که نزد یکی با جلد دوری از حسن علی عظمی غافل بجا صالت و قدرت  
که مانده نیز لا حاصل میرود قدم حیات پیش و وفکر خجالت پس سر و آنچه ما ویم بر جود پنج نامیا نگرد  
در میان خانه کم کردیم صاحب خانه را رفقه فرزند عالیجاه با جرای بی ادبی نامواری میرود و که از وقایع  
رکاب عالیجاه مفصل با نکشتان گرانیدست مولوی خنوی بر صدق حال دست بهت لطف خنوی با تو  
روا سازد و چونکه از حد گذرد و روا کند و معاتب ساختن از نظر اخلاق او نیست و چون دشت که حقوق  
مادر بری باز دو قول معدی نمیداند هر دین که خدمت سلطان همی کند نیست شناس از و که خدمت  
بدست بر تقدیر ملک نشان ایشان بجز خلو و خلوت خلق کرده اگر این جرم بکفنه با جتند و دست







[illegible]

مجلسه نظاره انجمن  
انجمن عظمیٰ سلطان  
حکومت وادودور  
از یکدیگر در دست  
لوین کسی و شیشه  
سینه از کمرهای  
مال بیکرهای  
دوچار سی  
روند بی تو  
خاک کر

و در نوبت  
اطلاع از جناب  
شفق کاغذیکه با دشنامات  
بامری حضور بر آید  
خردید و نویسد و  
شسته تا از این  
رسمان است  
بسیب ریختنی را با  
و بی سامانی بر آید  
و حاصل عشق و ملک  
و بر آن گردد و الفاظ  
و الفاظ است از الفاظ  
فراموش که در آخر  
اعداد در آید و در  
پان عددی که فراموش  
در باب است

۱۵  
از سنی و فخر خیال و  
سنی میخواند شد



خداوند بزرگوار را در این روز مبارک تعظیم و تهنیت عرض نموده و از درگاه او توفیق و سعادت مسئلت می‌نمایم.

نیست که بنابر تقدیر ساقی و سرحد ملک تجویز ناظران خواه نخواهد منظور شود بر رویه ما من بعد عمل نمایند تا وقت  
که آنهم قریب است بوعده و وعید کارتمشی باید کرد و فوجدار پرگه دو عهد که سر فرزند است بنابر عود اطفال می  
ملافت شما نگه بجال باشد بطور او و اگر اندر رفعمه فرزند عالیهام فقهی جدیدی نوشته آورده که حضرت پیر  
صلی الله علیه و سلم از منتر جبریل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر است عال است گفت خدمت ملوک که  
نفع و سود و مال حاجت رساندن بخوابیم که در خدمت ملوک باشیم و قضای حاجت مسلمانان میگردانیم  
فرمودیم که نقصان نیست رفعمه فرزند عالیهام بدایا که امر برای او را برگزیده دادن آن نقصان است  
المال است اگر چه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رفعمه فرزند عالیهام  
ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارند از اسب اولین هم خوب برآمد سبک شیرین نام گذاریم که  
هم با سبی باشد رفعمه فرزند عالیهام موسوی خان را تجویز آنفرزند بخشی اول کردیم ادبی اگر از عهد یک کاکار  
خوب بر آید غنیمت است صورتش بدست تیرش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد و سالها معلوم و کلیه  
اگر اخذ می باید فرمود و مخصی شخص آتش باید بود که انبای دنیا در ابتدا بقدیم خدمت فریفته مینماید  
و باز از اخص نفسانی را کار میفرمایند اینجا بود خاندان محمد علی خان خاسانی را فاضل خان فاضل خان  
خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطباء علاج توانستند کرد اما مریضان  
نه متقلب القلوب و اگر اندر رفعمه فرزند عالیهام سلمه الله تعالی بخواسیم دیانت خان عبدالقادر را و او  
هم که فرزند زاده ما در بلیم اما اسمی بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رفعمه فرزند عالیهام شما  
سلیقه درسی در طیاری فرمایشات دارید کجرات زیب و زینت هندوستان است اهل کس و مهر  
و اهل حر و فرج است اینجا میباشد بالفعل انکار خانه پادشاهی قلعه آنجا آنجه می آید درشت و گران  
ورن ناده جوهری البته لازم است رفعمه فرزند عالیهام از وقایع نیرد افضصل معروف بارگاه و اگر  
که امان اسد یک دارد و توپخانه آنفرزند از چند سناری شیطان پنهانی شقی بی جبار است  
داده حیره با فخانه و قافله را سلامت آوردنی الواقع تلاطم جانفشانی او در فقایین خوار  
تحسین و آفرین است رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروف دارند رفعمه فرزند  
عالیهام میرجلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهر امشیر زاده هست خان مرحوم است که بخشی  
ما یوسید زاده کریم النسب صحیح الحسب است جبار آوردند رفعمه فرزند عالیهام پسران شمشیر خان جبار

بنابر تقدیر ساقی و سرحد ملک تجویز ناظران خواه نخواهد منظور شود بر رویه ما من بعد عمل نمایند تا وقت که آنهم قریب است بوعده و وعید کارتمشی باید کرد و فوجدار پرگه دو عهد که سر فرزند است بنابر عود اطفال می ملافت شما نگه بجال باشد بطور او و اگر اندر رفعمه فرزند عالیهام فقهی جدیدی نوشته آورده که حضرت پیر صلی الله علیه و سلم از منتر جبریل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهتر است عال است گفت خدمت ملوک که نفع و سود و مال حاجت رساندن بخوابیم که در خدمت ملوک باشیم و قضای حاجت مسلمانان میگردانیم فرمودیم که نقصان نیست رفعمه فرزند عالیهام بدایا که امر برای او را برگزیده دادن آن نقصان است المال است اگر چه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رفعمه فرزند عالیهام ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارند از اسب اولین هم خوب برآمد سبک شیرین نام گذاریم که هم با سبی باشد رفعمه فرزند عالیهام موسوی خان را تجویز آنفرزند بخشی اول کردیم ادبی اگر از عهد یک کاکار خوب بر آید غنیمت است صورتش بدست تیرش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد و سالها معلوم و کلیه اگر اخذ می باید فرمود و مخصی شخص آتش باید بود که انبای دنیا در ابتدا بقدیم خدمت فریفته مینماید و باز از اخص نفسانی را کار میفرمایند اینجا بود خاندان محمد علی خان خاسانی را فاضل خان فاضل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطباء علاج توانستند کرد اما مریضان نه متقلب القلوب و اگر اندر رفعمه فرزند عالیهام سلمه الله تعالی بخواسیم دیانت خان عبدالقادر را و او هم که فرزند زاده ما در بلیم اما اسمی بر آمد توقع دیانت از و غیر متوقع رفعمه فرزند عالیهام شما سلیقه درسی در طیاری فرمایشات دارید کجرات زیب و زینت هندوستان است اهل کس و مهر و اهل حر و فرج است اینجا میباشد بالفعل انکار خانه پادشاهی قلعه آنجا آنجه می آید درشت و گران ورن ناده جوهری البته لازم است رفعمه فرزند عالیهام از وقایع نیرد افضصل معروف بارگاه و اگر که امان اسد یک دارد و توپخانه آنفرزند از چند سناری شیطان پنهانی شقی بی جبار است داده حیره با فخانه و قافله را سلامت آوردنی الواقع تلاطم جانفشانی او در فقایین خوار تحسین و آفرین است رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروف دارند رفعمه فرزند عالیهام میرجلال الدین که از آن فرزند جدا شده ظاهر امشیر زاده هست خان مرحوم است که بخشی ما یوسید زاده کریم النسب صحیح الحسب است جبار آوردند رفعمه فرزند عالیهام پسران شمشیر خان جبار

افزودنی یاد رسیده



جدا شدند و سعفای انسانی بسبی نخواهد بود و قیام اندک حرف بر انداختن و از جیدان توقع کار و دستن محض می  
ما آفتاب مشرق بیدوار ایشان و چنین خیال بهر حال کرد و حضور اقدس ساینده و منصب و دشمنی اختیار نمایند  
رضایقه نذریم رقیع فرزند عالیجاه بخت بنشین توان تو بهر باید تا از عقل و دین بفراید و از درویشی  
پیشود که در محلات قبول شایطلم صریح بعمل می آید مظلومی سجاره که با او بی زبیر او رفیع طلک از سران مکتب طلک  
دیوان قضایانم دالی عامل نویسنده بخشی دوم را اینقدر اختیار دادن اعتبار افزودن که دیگری در کار و کجا  
عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه استقلال دم کار هر قدر باید افزود و بجاست فاما فاعلی مختار ساختن بجز فایات  
او نیز و چنین محض سجاره با عی باید بنشین باشن کجایه او و در دام افتی اگر خوری دانه او و تیر از خرستی  
لکان اگر دیدم بیکر که چگونه جت از خانه او و فر و ترس از آن مظلومان که بکدام دعا کردن و احاطت از  
دری بر استقلال می آید و رقیع فرزند عالیجاه افتخار خان در بام خدمت خاسا مالی از خوش خطری و هم  
و چو در سحر فونی عضو بود که بی دایمی مخصوص با خود و جلال نیست استی و اختلاف و خلاف است  
و انودن عین خیانت تحت چلی خوش کردیم و بجمع مقربان اهل خدمات حضور و دین فرمودیم که احوال  
کس بی کم و کاست عرض نمیکرد باشد و پسر اتب خوشی آشنایی و بیگانگی منظور نذر اندر رقیع فرزند  
عالیجاه جنون کتری اگر گاه اعلی حضرت بخطابی اختیار بنحیده و دفتر داران فرمودند ارشاد نمودند که کیا  
ما و جا اگر طلبان این بانی یاد داشت نو بر فرزندان اضافه هرگاه رجوع شود چهارم منصب آخر در که یاد  
صحن غلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینم از نظر گذرانید از حسب نسب هر یک نظر ثبات دریافتیم  
چاگیر حکم فرمایم چنین بدر و نه داغ نصیحه حکم بود هر قدر بکلمات داغ و بیخوشیان آشنایی بعضی قدسی را  
اسپان بلخ رسانید و محله در دیوان بناید بسبب خوشی بیکان بر شایق توجه باز کار ما بر خاست اندر  
نسبت ضوابط اخلاص کلی یافت آنحضرت مکر میفرمودند که دیوانیان هر کوب ایمان و فواید دار  
عرض مکرر در درجه شیان منصب داران بنیاد در تینم تدفین شعور باید که پیران به باشد رقیع فرزند  
عالیجاه با چوای بی ادبی بی اعتدالیهای بدایت کیش چنانی که بر مرار فایض الاوار شاه بنده نواز بود  
خبر خورده رفت و حوصله خود را عرض او مفصل از فرد سوانح بکار معروفش بارگاه والا گشت آن ایجاه  
بایستی که هرگاه آن ناکجا باین احوال ننگ و انقام گرفته بود که آن خود را تعین نموده میفرمودند که قشال  
کوده نیاز نذر جولان کرده جمله گر ز برادر حضور میفرستادند ظاهر رعایت واقع نگاری برین نیاز و دو

[illegible]

این نسخه از کتابی است که در روزهای اخیر از دسترس خارج شده است و به دست من افتاده است. این نسخه از کتابی است که در روزهای اخیر از دسترس خارج شده است و به دست من افتاده است.

بنیاد و داریا کرد و در شایسته تعیین کردیم آن چنین است به یار و ناکسان که بر روی کار این چنین کنند  
 یار و چنین مقدمات کرد و داریا هیچ یکی از فرزندان نیست تا بصیانت الله جان دیگران چه رسد  
**فرمان** بخط انور در حالت نزاع صادر شد سلام علیکم و علی من کلمه میری رسید و نصف قوی شد  
 قوت از مضارفت یگانه آدم و بیگانه میروم جز از خود ندارم که گفتم و چه کاره آدم گفت که بی ریاضت  
 افسوس آن باقی ماند ملک ارشی بر عیبت پروری هیچ از من نیاید عمر عزیز نصبت رفت خداوند و دایم  
 و روشنائی آن چشم تاریک خود می بینم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشیانی پدیدار می شود  
 استقبال توقع معفو دست مفارقت کرد و چرم دیو است تنها گذشت فرزند کا بخش اگر چه بیجا بود  
 رفت اما نزد یک شکست دان عالیجاه از آن هم نزدیک تر عزیز القدر شاه عالم از همه دور تر فرزند زاده  
 عظیم حکم الله العظیم نزدیک هندوستان رسید لشکر باین همه رسیدست با و سر می نمودن مضطرب کار  
 خداوند خود شهنائی گزیده در حالت اضطراب است و چون سیاحت بیقرار نمی نمود که صاحب نعمتی دایم می بود  
 با خود بنیاد و در و شعله گاهان همراه می بر می نمود که در پی عقیقت گرفتار خواهم شد به خطیر الطاف و در  
 امید قوتیست اما منظر اعمال انفعال تفریح می کرد و چون از خود گذشت دیگر بی گمانه رخ بر باد ابادی است  
 در آب انداختیم و صیانت بندگان اگر چه پروردگار خواهد کرد لکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزند آن هم ضرورت که  
 تخلیق الله مسلمین باقی گشته نشود فرزند زاده بهادر را دعای آخرن بگویند وقت رحلت ندیدم اشتبا  
 یاقی بگویم بظاهر که چه بول است لیکن مالک انما قدرت کوه اندیشی مونسات چرخا گاهی مفره ندارد و  
 الوداع الوداع الوداع **فرمان** بنام پادشاه زاده میروم سلطان محمد کا بخش که در وقت این  
 صادر فرمودند فرزند جلوس شدن در عالم اختیار به چند رضای الهی نصیحت کردم و زیاده از او بکان صلیا  
 نمودم چون خواست گشتی بود بگویش زیرا کسی شنید حالا که از میوه بیگانه میروم بر بی بضاعتی تمامم دارم اما  
 چه فایده عذاب گناه هر چه کردم نموده آن با خود میبرم بحسب قدرت است که آدم تنها و میروم باین فایده  
 شب اگر چه از دوازده روز مفارقت دشت لیکن تاب نیآورده گذشت هر جا نظری کنم جز خدا نظری  
 اندیشه لشکر بانی لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خیرم نیست گناه بسیار کردم  
 نمیدانم چه عذاب گرفتار خواهم شد چرا هست بندگان اگر چه برب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان فرزند  
 هم ایست خست حفظ و احیای بنده با بحسب ظاهر ضرورت عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام

این نسخه از کتابی است که در روزهای اخیر از دسترس خارج شده است و به دست من افتاده است. این نسخه از کتابی است که در روزهای اخیر از دسترس خارج شده است و به دست من افتاده است.

[illegible]







معنی با کلام و بدین از خبری  
صله حاصل از آن خبری  
که در فتنه علیه السلام  
در فتنه علیه السلام  
و در فتنه علیه السلام  
است ۱۱ صله عیسان با کلام  
فرمانی که در ۱۲ صله  
فی مقام زیارت فتنه علیه السلام  
فمن و طهر و کلام فتنه علیه السلام  
عالم برای بیان فتنه علیه السلام  
در ای بر بزرگ در ای  
واری نمودن در ای  
عالم بزرگ

اظهار نمود و خطا در سوال بوده مشتاق داند روز تحریر که سه شنبه بیستم ربیع الاول حال مست شجاع فرزند  
 روزی با لشکر طبرستان که یک نصیب نصیب این نیازمندترین حضرت عباس بود و مقابل نموده سری  
 کرد و از این تجارت که تمام ادبار خویش دیده به دست و زبان که برآید که عمده شکرش بدر آید  
 تبصیل این سخن بزرگ بعد از این نوشته خواهد شد حسرت سنگه نام و پیش از جنگ سی شنبه نزدیک  
 آمده منزل کردیم که نیمه بطرف اکبر آباد رفت ظاهر اوطان خود بود و خمر الدینا و الاخرة ذلک  
 البین باید که آن عضد الخلفاء بجز و اطلاع بر حضور این مشهور الاوارم سرور و شادمانی بقدم رسانده  
 بادامی شکر نعم حقیقی قیام نماید و بصطآن صوبه متعلقه او قرار واقع پردازد و بالفعل فرزند بجان سپید  
 بهادر از اتباع فقیر آن حق شناس تعین فرمودیم و ما عنقریب با اکبر آبادی آئیم رقصه بام عمده الملک  
 در المام است و جان حسب العرض آن فخری خدمت بخشگر می دم به صدر الذین محمد خان صحرای تهر  
 حالا او را باید طلبید برین عطیه انی بخشید تا آمدن او آن مزاج دان را ازین فقرم خبر باید گرفت که مهران  
 بشود طبعی مجال تبلیس نباید و اهل طلب نیز از اسناد کار تصدیغ نکند و رباعی برین ضمیر خود صفا خواند  
 آید به خویش رجلا خواهد داد و هر جا که شکسته بود دستش گیر بشود که بمن کاسه صد خواهد داد و انقدر  
 بخان جهان بهادر بنویسد که سواران اسپان غیره استغاثه بنیامند و خمر صحیح الظاهر طایفای بوم  
 آنچه منظر در پشت دیوار موت که قریب تر از شهرگ دوست چو گذشت از خطا الهی و عیبت دشمنی  
 و آثار رضا از کینه بهیت حلم حق با تو مواسا مانده چونکه از حد بگذر در سوا کنده در خانه خود دیوان  
 می نشیند و خند گوئی خانه و این خوان بن و آن فردی از خضر جنگ بریده بطلب که نگین مردم و باو  
 میشود لیکن عجبم خطاب دفا می کند اگر بگوید نصرت جنگ فقط کند و متفر کرده عنایت کنیم فردانی  
 که بگویند سلیمان چه نقش بود و خطی بر نوشته که این نیز بگذرد و فقیر که امر در روح الله خان آورده بودیم  
 بطور اجلالت نه شیوه اسلامت بر چنین کس پند میان عبداللطیف قدس سره اشرف جماله که روز  
 باین غاصی فرمودند شافقا را امید دیده باشد کفتم ما دنیا داران غرق غصیان اگر لحظه هم بدین فخری  
 صاحب کمال مشغول می نشویم حال چه باشد و بکار رسد گفتند نمی برای است که درویشان حال  
 بر روش بزرگان ناضی مانده اند چون ایشان را ببینید باطن تر شوید و این خوب نیست خود  
 باشد منه آن فردی بان غریز بگوید که حکم شده است استغناء و وجه الله تعالی انعطاف و اعتدال





ينك بره  
 سن بهاني  
 سكه نه  
 مي گرم  
 بري ماي  
 ذاتاي خود  
 دوازديستاي  
 کارمای خود  
 سكه اوس  
 بختين در  
 تركي ميني  
 قيسيدوزگ  
 ست ودر  
 ريليك چنگيم  
 پانصياره  
 ساي  
 حوت  
 لکله اوچت  
 قشيب  
 فتح اول  
 فتم دوم  
 عيش گين  
 يني اي قازار

از آنکه ای بایر خودی  
برون از هر لایه برود  
دیده از لب داری و کرد  
ست از لب لایه ای  
نیز از لب داری و کرد  
ست از لب لایه ای  
نیز از لب داری و کرد  
ست از لب لایه ای  
نیز از لب داری و کرد



گسترانیدن در بستر و بیدار کردن ام ای جان دارم خان بختیوار بجای ام ای عین کوکلا لفظ علت است چ اول آن واقع شد

[illegible]

سلسلہ اسرار  
کونین انجیل  
خود بخود  
کونین انجیل  
کونین انجیل

این عین علم است از انبیا باید ردشت می معنی غایت اندخان کفایت میکند با عقدا و محاسب السطوح  
برورد انداخته است فلیست بشود که اول ایجاد ظلم در جهان اندک بود و هر که اندر آن فرید که تا باین غایت پیدا بریم  
تا که انقباض قضیه فاضی دیگر مردم کشیده شود بحال کمی معلوم و کلخ انداز را پادش سنگ است و الحمد بعدی  
فخشد و رایای مردود گرخت گرفتیش هم خندان گانه بود اما با اغراض کمنه علمان از دست رفت و جندی  
و دیگر دکان سرودش در شان گرم ماند با آنها باید گفت که بجز بدین راه پیش از آنکه شمار بخورد و قوه فدی  
باز گاه اینقدر تنگ گرفتن یار علی بیگ خود از هر راه است نمی این امر در شرح نیامده و در تبه دلالت خود  
ندارد و چرا بر کوه و آتش و کار عمل نمیکند و مار و خود را زبان زد مردم میسازد آدمی باید که مقبول بر قوم باشد اما او هم  
چه کند که انبیم با او یار جو نیست و فر دخت و دولت بزور باز نیست و تا نبخت خدای بخشد و اعلی حضرت  
را در طوالت با حق حیات بخش دیگر اما کن اقیقه دولتخانه دار الخلافت از آراستگی استیجار و سرورش آثار و صفای  
آگینها و حیاض و تربیت نهالان انهار توجه مفروضه و قنایام قامت دار الخلافت این مسافر نیز بر مینافطری  
میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته و در تربیت و ستاد الوالی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا بیاید هر روز و یکبار  
خود رفت و یکما اینقی مقید به تربیت و تصفیه عمارات قلعه دریا ضی بوده کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک  
و صاحب باد و اعز آباد و نو باری و سهند باری که تعلق به شیر و عزیز القدر دارد و دیگر با بقید انهار و استیجار از  
وقت بزین آمدن این قضی تا حال باتفاق بیوتات کالمعانیه شده بر نگار دبل نقشه بفرستد و کیفیت این کار  
و دیگر باغات پامین قلعه و باغ محسن خان که تعلقش بسیار میکند و نیز از ثقات مسیحی نموده و عرصه دست کند  
تا حقائق با حسن توجه معلوم شود و زرباد بصورت شکست و بخت برای تربیت داده آید استخوان تعمیر خواهد  
دش کردیم محو اطفال عمر لم یولد با خیم شهر صرف العمر فی انو و لقب و فاما ثم آما ثم آما با رعایا  
که عمرت و بشیاری نیست و درد آله امید خویشین داری نیست و گفتم که چو بیدار شوم روز بود و بی بیات  
که روز رفت و بیداری نیست و قید مدعی که خلاف شرع است آنها را از دست این پابند رهایی باید داد و  
بفاضلی القضاء رجوع کرد تا موانع شرعیست عز امیصل و در و حیث و میل بر کسی نرود و الحمد سر که فاضلی ما بین  
ست قضای و معنی چشم بر این ان ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد از حقوق و انقادی  
شجاعه ان ناظم صوبه احمد با باضافه هزاری هزار سوار سر فرشته شده با و باید نوشت و فر و اینقدر که دیده  
جزویت و کار کلی نمود در قدرت و اگر در کار بادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی است و در نتیجه

[illegible]

سپاسی بھول ۱۲







خدا را است که کیا بسیار غلبت و میکند بر چه میخواند ۱۱

بهاد و حمید هر دو است این غاصی میخواد که مرکب میخ گناه معصیت خاصه طلبی شود اما از آنجا که ملک بی سیاست  
 نمی ندوریاست بی سیاست نیست یعنی جهالت احکام موانع آنوقت بغلبه نفس بی اختیار ضار میشود از  
 علماء مسئله پرسیدند که نسبت خود بخیرست شاید که نکر و انحال اعمال بالیات حدیث صحیحست پرسیدند تو این پرسید  
 رقیع خواجه عبد الرحیم جلالت کرد و در این معنی بود از حکم داری بهره تمام داشت زور می در تصور ایستاده بود و خود را  
 در یک وقت خوشم آمد قلم خیل خوش طرح هست در جواب عرض کرد که نام این به از طرح هست پرسیدم چیست گفت  
 رافضی کش فرمودیم که در کافرا اللهم سه چهار بعین طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا  
 آنها طیار شوند این نیاز محقر در سر کار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد و احوال ایران او معروض دارد و یا  
 بعنایت ابو خان بگوید که او عرض نماید بقدر هر یک رعایت کرده شود و رقیع خان جهان بهادر در گذشت  
 از این پس و اما الله رب العالمین سبحان الله و می گردی هر قدر غافل است و نفس تا کجا بر غلبه درین ایام صوبه داری  
 بر آینه ما از آن در گذر ایام و می گردی با خود خسته گردیده است و نفس بدین است نظر کشتن این کار عقل و دین نیست  
 شیطان بنمونه غرگوش نیست عالمی القمه کرد و در کشید معده اش نمره زبان کل بن مزید و دوزخ  
 این نفس و دوزخ از دماست که دریا با نکر دگر گشت بهفت دریا را در شامه بنور لم نکرد و دوزخ  
 این خلق سوز و شکوه کافران سنگدل اندر آیند اندران خوار و خجل هم نگردد و ساکن از چندین غذا  
 تا بنفخ آید مراد از این ندا به گیتی سیر گوید بنور + ایست آتش ایست تابش آینه است سوز و محرق  
 بر روی نهادن اسکالین + الکه او ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخ هست این نفس + طمع کل  
 و در همیشه جزو + این قدم حق را بود کور کشد + غیر حق خود کی کمان او را کشد + قوی خواهم زنی دریا  
 شگاف + تا سوزن بر کم این کوه قاف به سعیا و توفیق که امت کند و ازین نیز روزی رمانی کشد  
 بهر چه دال محمد علیه الصلو و السلام رقیع مکتوبه حضرت جنک بان مزاج و ان فرستاده بود و بطالعه  
 در این روز و شب

عاری شده و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند

آنکه میسر علی ذات و هزار سوار تانسان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسب قبل ارسال کرد و برای پیر میان هم اضافه تجر نو و دوا و ازین مرده مرده ساخت و در کل اسب اگر رعایت ضروری باشد باید کرد و نعم الهی و نعم الوکیل ر قعه خیز خیز برای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم و در بخیر از آن میان خوش کرده و حاله وکیل نشان نماید و اسب خلعت خاصه خیز مرصع با علاقه هم رعایت شده ادب و اجر خیز گیر و ر قعه سوانح نگار و زبردست خان در باب سید میرک چیز مانوشته اند اصل دارد و آنقدر در اصحاب تدین یکس از رعایت افتد خان به پرسد از صالح خان صوبه داری اگر آباد خوب است انجام شد است گو پال نگار هم در باب عالت او باید نوشت بخان مذکور نشانی نام قلمی ساخت و عجز را با کمالیست مفلسی پوشد و ر قعه منگامه که بر اتمام خان مرحوم گذشت از خلعت همین مردم است و رونه باید داد بل نیست و کمر آنا چوبی توبی باید شکست همچو آدم متدین و خیر دار کجا هم میرسد پهلان زرخان قمر کرده صطیل انجوی رونق داده بود که گفتن راست نمی آید و هم اغفره و ارحمه و انت خیر الرحمن بنویس و طوبی و جای ایستادن دو باب تمام بیست خان در باب بنیه فسدان بنا کید بنویسد سا عده هم رحمت شده محل انتظار مانده الهام فالانیم ر قعه همین بود خلافت برای اضافه پیر جابین نوشته اند ظاهر اسواران سریع القدر زیاده اند برابر باید کرد و از فرونی ذات خرد و بزرگ صورت نمی بند و لباس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت شود و در میان ضوی خان بند و صحبت برار نیست آن حصان آنکه در این ر قعه مانده است که در آن روز در میان باید نوشت ر قعه روح البدر خان بان وضع زرباد اگر داین سیرت مال را در میان بر سر زرباد جرانیم که غلط نیست زرباد جای رفتی میگیرند که مقصود دارد و حضور سیرت او ادای آن باشد و نشانده همین وقت مبلغ باو ساهی بگیرد و اشر فیهای ملا خشیب این پاشی باقی کند اعلی حضرت طاب ثراه برای زرباد نه تقدیر بسیار میکردند و فوراً چلیهای شیر و شدید تعیین نموده زرباد هم عرض وصول در می یاد و داریم که روزی از جعفر خان در ایامیکه بمنصب وزارت رفرازی داشت در غسلخانه نشاندند اشر فیها گرفته بودند خان مذکور از دار و غنه غسلخانه که تحصیل زربادی جرانیم باو تعلیق داشت بشد و زرباد و اضر او کم است آنحضرت به برادر نامهربان فرمودند که بعد از خاست و دیوان با هم صفا و دزدن ۱۲ ام گزیدند و سارین ۱۳ دار و غنه از خان مذکور و شاکه بدانند ر قعه پیشکار صدر الصدور تحقیق را که بر حضور می آید و مگر عرضی در میان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد ر قعه امروز تربیت خان برای دوسه منگبانی کردن

عاری شده و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند

عاری شده و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند و از کسب در آن روز که از فرقه کمر آید با کمر بکشد و کمر بزند

سزاوارشدهگان ۱۲



در دل گرفتگی ۱۴

مجلس کو بهر آن  
عزیز و بهار سی دیو  
سفر بر از جهان بودی  
آن فانی است که شد  
بخت ناز می بسته  
آب تنگ



کیسایدی رعایت آنرا الماری ندارد و رقعہ فرزند زاده محمد عظیم امرو فرزند کرده اند که پرنسپلش در جاکشاه عا  
جست شود از ایشان باید پرسید که این خبر خواهی بچہ امید در خاطر داشت آگشاہ ایامی این مطلب بآن فرزند  
کرده اند چه مضایقه والا ازین خیالات و گذرند که اخلاص بی غی افزاید بل افزایش غرور بدار را شاید  
باید تعالی و کیلا و اما دعوت آن تر ترجمه و بد ظلم ظلال رقعہ خیر مرگ مخلص خان بشینده باشند  
از شرافت انسانی و جوهر خردانی و همه ادبی و احاطه بر مید شتم بعضی از شریفان در امر شریفان بسیار بودند  
نوامش ناپایداری و اما چشم بینا کو شخصی شکایت گویندین گفته بود که این مرد کسی بهتر از خود نمیداند چوای  
که بهتر از خود کسی نمی باید رقعہات بنام غازی الیخان بهادر فیروز جنگ رقعہ خان فیروز جنگ  
یک رنگ من میخاستیم برای عبادت آن دلخواه خود بیایم اما بچه رو دیکدام نظر شد که تمامیم اند اسید خان  
سیا به فرزند اویم تا چشم ما به بیند و اطمانی الصم کند از بوی نورس آنچه اینجا هم میرسد انورست اما اطمانی  
یونانی برای آن عمده مخلصان مزاجدان مضرب میگوید انداز خودیم تا اگر کردیم انشاء الله تقدس احد  
کامل دشقای عاجل گجایم خیرم فروریار این آرزوی من چه خوش است + تو بدین آند و مرا برسان  
رقعہ خان فیروز جنگ یک رنگ من تفریق فوج لاعلاجی است فدوی زاده رازد و بحضور که است بخور  
بفرستد که با نعمات و ادارات امتیاز یافته باز پیش آن دلخواه خواهد رسید و آن شود و رسید و آن وقت  
را را رغب + باشد اندر پرده بازیهای بنان غم مخور + و آنچه دل از فکران میوخت هم بچه بود + آخه اند  
بی مری گردون با هم ساختیم + رقعہ خان فیروز جنگ یک رنگ من بچه بد دوری فلانی نیست  
کردیم بی بانی پیش من + و پیش من بی بی منی + از احوال شایر فرنی اگر اطلاع میخواهد آگاه شد تا که  
صحت صوری دست و در غار از دعوات الیخان بچہ ایم جانی او خالیست ع شاخ کل حاکم  
ویدیم گشت رقعہات بنام ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ رقعہ نصرت جنگ یو  
رنگ من در اول این ملک رفیق و فرمان بان ملی بود و بر بمان متغلب او نصرت اینها را و روید  
ایشان را امنک و مستملک بلذات نفسانی و متفرق امور دنیاوی بی دیده فرصت از دست  
داده تخت چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از بسکه با حق جعقی یافتند  
مان یوفائی و نمک حرامی که باولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند میو او غیر مانز آنها سلو  
نمودند و بیت دریاب کنون که دولت هست بدست + کاین دولت و ملک میرود دست بد

بغیہ فلولہ شاہ جہان آباد



در نظام است آدم خدا ترن آبادانکا چیده و نمیده بیزان فکر سنجیده زود تعین نماید که از زور جاری  
 الله ما و شما سوم عاملان خویش و برادر دیوان و واقع نگاران انسانی جنس این و فوجدار باشد رقصه که بداند  
 زرینم گوید که این رباعی در میان سیکه بیانشان زاده کا بخش حمت میشود بخط خود بنویسد رباعی  
 بدو دست خویش و رخصت خویش من خود زده ام چه عالم از دشمن خویش که دشمن من نیست منم دشمن خو  
 ای ای من دست من و امن خویش رقصه میر جلال الدین که از شاه عالیجاه جدا شده ظاهر همیشه زاده  
 هست خانست که بخش باشد و سید زاده کریم النسب و صبح الحسنت چرا بر آورد دنداز وکیل تر سید رقصه  
 سید خان منی نیست که خواه بخواه بران عمل توان کرد و بدو نیست ازین جز نامزد و در حال چون او خود بخون  
 بیزاریست سستی شده بنویسد که بدیوانی اگر آبادامه خبردار باشد رقصه اسد خان پسرش بنویسد نوشته اند که با  
 بحاکمیت ازای عربی که بسته اند و بخواهند که بقلعه در آیند چاک یک در همین اراده سوار شده تا مای طلع فندما  
 زیندر مردود از خبر داری بنده ای بادشاهی بنواست از قلعه بر آید و امینان بر و تا خبر در فتح قلعه بمان  
 حسب الحکم در باب محافظت بادشاه زاده و مفتوح ساختن قلعه به آنها باید نوشت و مکرر بقلعه آورده و حواله  
 یار علی بیگ نمود که بد آن فرستد نشود که مثل بادشاه زاده مرحوم و مغفور مخالفت پیوند و کار بادشاهی  
 بر نم شود و حقوق خدمت صد ساله العبد طفال است + بشکوه یک در و کو دکان خداوندان + شریف  
 یک در و حق و جند و ستان و ولت بسیار شنیده بر سال برای جلب نفع خود ایلمی میفرستد این مبلغه که  
 سید مستقیم برای خدمت است بجهت او فکری بجای آید بنود که بان جماعت برسد و دست این مبلغه  
 بران رسید برادران عمره و مالداران و تجار بند مبارک سورت از طرف خود بنویسد که اگر بطوری  
 معرفت آنها بمردم اهل استحقاق حریفین سالم تواند رسید بواسطت آنها ابر ساله اشته آید خواهی  
 خواهی شمس در اظهار شهرت تذکر کار و الا هم نیست مطلب خوشنودی ارواح معظمه حضرت جناب  
 پسر و علا حضرت رحی صلی الله علیه و آله و اصحاب و در صورتیکه اینهم متعذر باشد چرا مستحقان  
 ملک بناید رسانیده در همه مقامات جلوه اوسخانه اطرست سخن آید الله من تحمل الورد در قعات  
 بنام اسد خان رقصه همین پور خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرصه است که که جویر خدمت تو  
 جلال بادشاه کریم السلاسیا بجای شد بدین سپاهی بود و هم مقصدی از احوالش مفصل اطلاع ندانم  
 چیست بر نگار از خارج بعض رسیده وکیل مقصد را که در صوبه کشمیر جایگه دارد و بنا بر قضیه محصول حاصل که

اول مکرر  
 ثانی سستی  
 ثالث سستی  
 رابع سستی  
 کون  
 نون  
 حاجت  
 خانه  
 الی  
 جاسک  
 طغلات  
 سارا  
 یکشنبه  
 جمعه  
 زنی  
 اسول  
 بینا  
 سته  
 آید  
 دیل  
 کد  
 چو  
 انظر  
 بیان

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



مجلس ششمین در روز شنبه ۱۳۰۲

حقیق زبانی این عاصی بر جاحی اثری بخشاد و زیاده بدین چه باید نوشت که نباید نوشت **رقعه حبس حکم**  
 آنکه سرفراز خان علی الطیف برگاه برای سلام حجه الملک در المهاد باید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد  
 در نامه نوشت **بسم الله الرحمن الرحیم** و اگر بر بالکی سوار باشند بعد سلام مختار است و اگر بر پیل باشند  
 راه برود و اگر مکمل شوند چنانچه در بالا آورده شود و دیگر خبر در این از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را  
 بپایان بفرستد و دیگر از علیک **نقل شفق** شاه عالیجاه که با فضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان و کند  
 بگویند این نوشت که بغرض رساندن احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان  
 عمل هر یک میداند از حضور بر نور سر الا که این کار دانسته و مقرر نمایند کسیری درین صوبه است که مقرر کنیم  
 عنایت الله خان ارضی شود اضافه این افغان البتة عمل کاغذی خواهد بود و وصول شدنی نیست بگزار  
 جمع می افتد و عیاد و این سبک روند و سبب او باین درجه بگویند میخورد که اگر بجای یک و سه بار و  
 منقول نیست تغییر تغییر در کار ما خوف الهی و ائمه باز پرس بادشاهی شرط است و دیوان را نباید که خوش  
 و اقرار اگر فرامید بر رضی در لونی باشد و دیگر که اعتماد عمل او باشد برود جایگزینی **نقل** و بعد جماعت گرفته ایم  
 جمع از بسم الله الرحمن الرحیم نام مقام

احمد الله والمنة كره ان كتاب تطاب در سلامت عبارت به نظير مسی به  
 رفعت عالمکیر در مطبعه مصطفی واقع شهر کاندور محل  
 بیجا پور تاریخ ثبت نخست شهر ذی حجه ۱۲۷۶ هجری  
 با تمام نیده امیدوار مغفرت ایند زمان  
 محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد شریف خان  
 مرحوم مطبوع  
 گریه  
 ۶۹۶۲

CALL No. {

۸۹۵۵۵۴

۱۱ ع

ACC. No.

۶۹۶۴

AUTHOR

عالمگیر اورینٹل زیب

TITLE

رقعات عالمگیری



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

